

مسائل و روشهای تعیین مقررات برای شرکتهای چند ملیتی *

پدیده موسوم به شرکتهای چند ملیتی، در چند سال اخیر اذهان را به خود جلب کرده است. با آنکه نوشته‌ها در این زمینه فراوان است ولی همگی دارای کیفیت مطلوب نیست و از نظر تجربی و تئوری هنوز نمی‌توان به نتایج متیقنی درباره شرکتهای چند ملیتی دست یافت. مطالعات واقعی در زمینه این موضوع در شرف آغاز است. با توجه به تغییر پذیری اعتقادات ما در این زمینه، در بررسی زیر سعی کرده ایم که پدیده شرکتهای چند ملیتی را فقط از جنبه حقوق بین المللی بررسی کنیم. با توجه به معلومات کنونی ما، بررسی مزبور را می‌توان به دو صورت

* نویسنده A.A. Fatooros استاد مدرسه حقوق دانشگاه ایندیانا در بلومینگتون است و این مقاله را در نشریه حقوق بین الملل Clunet شماره ۳ سال ۱۹۷۴ به چاپ رسانده است.

در این بررسی، نویسنده به مطالعه چگونگی وضعیت موجود و ارائه راه حل‌هایی برای فعالیت چند ملیتی‌ها به عنوان «عامل مهم نظام حقوقی و اقتصادی بین المللی» پرداخته است. نویسنده به بحث درباره علل و آثار پیدایش و اهداف پدیده چند ملیتی، به تناسب قدرتها در سطح جامعه بین المللی و همچنین به نیازها و پایه‌های حرکت اقتصادی جوامع، که مبتنی بر زمینه‌های طبیعی و اجتماعی است، پرداخته است. نظر او صرفاً معطوف به ارائه «ابزار حقوقی» اعم از داخل و بین المللی جهت تثبیت نظام سیاسی - اقتصادی موجود و بین المللی شدن تولید است.

انجام داد. یا باید به بررسی سیستماتیک و مشروح دست زد و صور گوناگون و عناصر پدیده مورد مطالعه را يك به يك با مفاهیم و اصول مقرر تطبیق کرد یا اینکه به طور ذهنی و تا حدی يك طرفه جنبه‌هایی را که به نظر مهم می‌رسند یا از ویژگی برخوردارند یا به نظر جالب می‌رسند انتخاب کرد و به بحث راجع به آنها پرداخت بدون آنکه ادعای بررسی سیستماتیک و مفصل و کامل داشت. به این امید که همین مختصر با توجه به شرایط کنونی این پدیده مفید واقع شود. در این مقاله روش دوم انتخاب شده است.

در آغاز سعی شده است مفهوم شرکتهای چندملیتی به اختصار روشن شود و سپس چند مسأله عام مرتبط به حدود و ثغور حقوقی حاکم بر واقعیات اقتصادی و سیاسی شرکتهای چند ملیتی مورد مطالعه قرار گیرد.

در قسمت آخر مسائل و امکانات وضع مقررات برای شرکتهای چندملیتی در حقوق بین‌الملل عمومی مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

در سطور بالا از «روشن کردن» مفهوم شرکتهای چند ملیتی و نه از تعریف آن صحبت کردیم. اگر تعاریف کم و بیش صوری از شرکتهای چند ملیتی خواسته باشیم، بیش از دوازده تعریف در دست داریم، اما حتی یکی از آنها هم از نظر حقوقی کامل و قابل استفاده نیست. بعضی از این تعاریف بسیار محدود و بعضی دیگر بسیار گسترده هستند؛ اغلب تعاریف ضوابطی بکار می‌برند که متناسب و مقتضی حقوق نیست اما و فور نسبی تعریف باعث نمی‌شود که يك تعریف رسمی و واحد انتخاب نکنیم.

در حال حاضر، تعجیل در ساختن تعریف حقوقی که با تمام وضعیت‌های حقوقی مناسب داشته باشد صحیح نیست، چون بسیاری از فروض نامشخص هستند و بسیاری از ساختارها نامطمئن می‌باشند. اما شاید محدودیت، در تعریف حقوقی راحت تر بدست آید. چون در قلمرو حقوقی می‌توان از دادن يك تعریف واحد صرف نظر کرد و برعکس چند تعریف کم و بیش مشخص ارائه نمود و درعین

حال بريك مفهوم محوری تکیه کرد که متناسب با محتوا و با اهداف خاص تعریف باشد. به این ترتیب می‌توان تعریفی اصولی مبتنی بر اهداف مقررات ملی دولت مبدأ شرکت چند ملیتی ارائه نمود یعنی تعریفی مبتنی بر ضوابطی که آن ضوابط تعیین‌کننده يك مدل ایده‌آل است. اما اگر ضوابط کمی شرکت چند ملیتی را در نظر بگیریم تعریف، اصولی و محوری نخواهد بود. بلکه در قالب قوانین مربوط به رقابت تجارتي و یا قوانین مالیه جای خواهد گرفت.

نقطه آغاز توضیح در مورد این پدیده لفظ شرکت چند ملیتی است. در شرکت چند ملیتی دو عنصر تشکیل‌دهنده که در وهله اول مخالف و شاید متضاد یکدیگر به نظر می‌رسند می‌توان تشخیص داد: وحدت و کثرت. ابتدا با يك شرکت مواجه هستیم یعنی مجموعه‌ای که خصوصیت يك سازمان مرکب و پیچیده را دارا است. خصوصیت اصلی آن وحدت است یعنی وحدت در تصمیم‌گیری، وحدت در عمل، وحدت در منابع انسانی، مالی و فنی. چنین وحدتی مبین داشتن هویت مشخص است. شرکت دارای شخصیت معین و متمایز از هر نهاد دیگری است. شرکت مادر، شعب یا شرکت‌های فرعی و سایر مؤسسه‌ای که احتمالاً ایجاد می‌شوند مجموعه واحدی را تشکیل می‌دهند. بنابراین شرکت را می‌توان يك سیستم ارتباطی و پیچیده دانست که عناصر متشکله آن دارای ارتباط ارگانیک هستند.

در تألیفات و پژوهش‌های مربوط به شرکت‌های چند ملیتی همیشه صحبت از استراتژی «مشترك» که عامل اساسی نیز محسوب می‌گردد به میان می‌آید. چنین برداشتی فسی‌النفسه نادرست نیست ولی ممکن است در ذهن ایجاد اشتباه نماید. بدین معنی که تصور شود رابطه برابر (از نظر افقی)، بین واحدهای متشکله وجود دارد. در حقیقت شرکت چند ملیتی يك مجموعه دارای سلسله مراتب است؛ رابطه اصلی بین واحدهای آن يك رابطه عمودی است یعنی يك رابطه تبعیت. علی‌رغم وجود رده‌بندی‌هایی که مورد لزوم رویه‌های جدید مربوط به مدیریت است، روند تصمیم‌گیری در شرکت چند ملیتی همرمی است. وحدت شرکت‌های چند ملیتی در

وجود يك مركز تصميم گيرى متجلى است كه فرماندهى اين مركز واحد (لفظ فرماندهى از نظر نظريه پردازان مديريت جديد مطلوب نيست) تعيين كننده روش آحاد و افراد و عوامل شركت است.

«استراتژى مشترك» شركتهائى چند مليتى چيزى جز مجموعه تصميم گيريهائى كه در مركز صورت مى گيرد نيست. اين ارتباط بين مركز و پيرامون، يكي از خصوصيات اصلى شركتهائى چند مليتى است. حقوق و همچنين اقتصاد و اصول مديريت بايد اين مجموعه را با دقت مورد ارزيابى قرار دهد. در حقوق ارتباط مذکور را با مفهوم سلطه مى توان بيان نمود. لفظ معمول و آشنائى كنترل را نيز مى توان برگزيد؛ منظور رابطه عملى يا حقوقى است كه بين دو «شخص» وجود دارد و تصميم گيرى يكي از اين اشخاص تعيين كننده خط مشى ديگرى است. مفهوم فوق دومزيت دارد: يكي تلقين فكر وجود رابطه نابرابر بين مركز و پيرامون و تا حدى وجود اختلاف بين آن دو، و ديگرى عدم وجود وحدت كامل و هويت واحد و بى ابهام. اهميت مفهوم سلطه يا كنترل وقتى روشن مى گردد كه به عنصر دوم تشكيل دهنده شركتهائى چند مليتى بذل توجه شود. چند مليتى بودن اين پديده به معنای حضور شركت در خاك چند كشور است. شركت چند مليتى از حالت كثرت به طور مضاعف برخوردار است؛ اولاً از تعدادى كم و بيش زياد شركت تشكيل يافته است كه شخصيت حقوقى مشخص دارند يعنى شركت چند مليتى در واقع گروهى از شركت است. ثانياً اين شركتها به موجب حقوق داخلى كشورهاي مختلف تشكيل شده اند و بنا بر اين داراى «تابعيت» هاي مختلف هستند.

از بعضى ديدگاهها چه اقتصادى و چه حقوقى كثرت مضاعف فوق، فقط جنبه ظاهرى دارد. با وجود اشكال حقوقى فوق، اين خود شركت چند مليتى است كه در پيش از يك سرزمين حضور دارد؛ اما در عين حال، تعدد كثرت، فى المجموع واقعيت خود را حفظ مى كنند. چون علاوه بر شخصيت حقوقى صوري هريك از شعبات، واحدهائى مذکور غالباً خصوصيات و مشخصاتى دارند. يعنى واجد نوعى

هویت هستند که ایجاد ارتباط بین آنها می کند ولی متمایز از یکدیگر نیز هستند. مسئله حضور در يك سرزمین آنچنانکه در برخورد اول ساده به نظر می رسد ساده نیست. مباحثات عقیدتی راجع به انواع خاص استقرار که ویژه شرکتهای چند ملیتی است نشانه مشکلات تئوریک مسئله حضور است. اغلب تعاریف رایج درباره شرکتهای چند ملیتی بر این موضوع تأکید دارند که استقرار شرکت در خاک يك کشور، باید روشن و قطعی باشد، استقرار مزبور باید از طریق واحدهایی که دارای شخصیت حقوقی مشخص هستند و تأسیسات تولیدی و نه صرفاً تجارتي دارند، صورت گیرد. به همین دلیل برای درك بهتر مفهوم حضور، باید به مفهوم سلطه (یا کنترل) رجوع نمود که همان رابطه دیاکتیک اصلی بین دو خصوصیت متضاد شرکتهای چند ملیتی است. به این ترتیب می توان گفت که يك شرکت در يك سرزمین وقتی حضور دارد که در آن سرزمین، مؤسسات مشخصی که تحت سلطه و کنترل مرکز تصمیم گیری شرکت هستند، ایجاد نموده باشد.

بنابراین کوچکی حضور شرکت چند ملیتی با چگونگی سلطه یا کنترل از طرف مرکز تصمیم گیری بستگی خواهد داشت. نوع رایجتر از همه، یعنی نمونه سلطه و کنترل يك شرکت بر شرکت دیگر (به خصوص هنگامی که شرکت چند ملیتی مطرح باشد) مشارکت صد درصد شرکت مادر در سرمایه شعبه آن شرکت است. مشارکت در اکثریت سهام نیز یکی از انواع سلطه است که شبیه کنترل و سلطه قبلی است. در هر دو حالت وجود کنترل و سلطه بسادگی مشاهده می شود، هر چند که اشکال خاص اجرای چنین کنترل و سلطه ای متعدد و گاهی پیچیده است. مشارکت محدود یا کمتر از نصف به صورت شرکت توأم (سهام داخلی و سهام خارجی) یکی دیگر از انواع رایج است. در این حالت، وجود سلطه بستگی به عملکرد دارد ولی رویهم رفته امکان پذیر است.

چگونگی اجرای سلطه ممکن در این جا به ساختار شرکت (مثلاً مقررات مربوط به اساسنامه شرکت توأم) و یا به مقرراتی که از طریق قرارداد وضع می شود

ارتباط پیدا کند. اداره امور شرکت تابع، ممکن است از طریق قرارداد مدیریت یا من غیر مستقیم به وسیله قراردادهای انتقال تکنولوژی تضمین گردد. به علاوه، وابستگی شعبه از نظر منابع فنی و تجاری به شرکت اصلی، ممکن است علت سلطه و کنترل دوفاکتو و عملی آن بر شرکت تابع باشد. وجود ابزار حقوقی یعنی قرار داد که وسیله ظریف و دقیق کنترل است نیز راه دیگری به نظر می‌رسد؛ یعنی بدون هیچ مشارکتی در سرمایه شرکت و تنها از طریق قراردادهای انتقال تکنولوژی با محتواهای گوناگون سلطه را عملی می‌سازد. برای تضمین اجرای يك «استراتژی مشترك» لازم نیست که تمام عملیات شرکت تحت کنترل قرار گیرد. تنها کافی است که خصوصیات عملیاتی که مهم تلقی می‌شوند و در خط مشی کلی شرکت چند ملیتی مؤثر هستند تعیین شوند.

شرکتی که از نظر حقوقی مستقل است که جزء تفکیک ناپذیر سیستم فرامیلتی يك شرکت چند ملیتی قرار گیرد و در عین حال استقلال واقعی خود را نسبت به عملیاتی که مورد توجه شرکت چند چند ملیتی نیست حفظ کند. قراردادهای دراز مدت اخیر، بین شرکت‌های چند ملیتی امریکایی و اروپایی و شرکت‌های دولتی کشورهای سوسیالیستی اروپایی شرقی به نوعی بوده است که موجبات ادغام محدود شرکت‌های دولتی مزبور را در چهارچوب عملیاتی شرکت ملیتی فراهم کرده است.

قراردادهای انتقال تکنولوژی غالباً بین شرکت مادر و شعبات آن (تا صد درصد) و همچنین بین شرکت چند ملیتی و شرکت‌های کم و بیش مستقل منعقد می‌گردد. این کار بنا بر ملاحظات عملی صورت می‌گیرد؛ ضرورت حمایت حقوقی از پروانه‌ها و علائم، لزوم یکپارچگی بودن کار، استفاده از قراردادهای مذکور به عنوان وسائل گریز از پرداخت مالیات و مقررات مربوط به ارزش از جمله آنهاست. به این ترتیب قراردادهای مذکور (که طریقه حقوقی دسترسی مؤسسات وابسته به منابع مشترك شرکت چند ملیتی است) هم معلول سلطه مرکز تصمیم‌گیری شرکت

و هم از وسائل اصلی برای در دست گرفتن و اجرای سلطه مزبور است. نقش آن را باید در مبحث حقوقی جداگانه‌ای مورد بررسی قرارداد، زیرا قراردادهای مزبور بیش از هر چیز موجبات سلطه را فراهم می‌نمایند.

گفته می‌شود که علم حقوق با تأخیر بسیار پدیده موسوم به شرکت چندملیتی را پی‌گیری و مورد بررسی قرارداد است. گواه بر این مدعا از نظر بعضی افراد نبودن پژوهشهای حقوقی جالب توجه به تعداد کافی است. به نظر ما ادعای فوق صحیح است ولی حدود آن باید بسا دقت مشخص شود، زیرا بسیار دقیق است. باید مطلب را این‌طور آغاز کرد که اگر شرکت چندملیتی یک پدیده اقتصادی مهم و مبتنی بر واقعیات تکنیکی است، پدیده‌ای حقوقی نیز هست. حتی بیش از این، یعنی شرکت چندملیتی زائیده حقوق است اعم از حقوق داخلی و حقوق بین‌المللی. جنبه‌های حقوقی آن ثانوی و فرعی نیست بلکه از جوهر این پدیده ناشی می‌شود. ویژگی اصل شرکت چندملیتی یعنی حفظ وحدت در قالب کثرت انعطاف‌پذیر، فقط با اقدام هماهنگ حقوق خصوصی و حقوق عمومی، حقوق ملی و حقوق بین‌المللی امکان‌پذیر است. باید یادآور شد که سیستمهای اقتصادی - حقوقی و سیاسی مجری در کشورهای مختلف، (به‌ویژه در کشورهای توسعه یافته با اقتصاد خصوصی و مختلط) امکان رشد شرکتهایی را که از فراسوی مرزهای ملی عبور می‌کنند و در عین حال وحدت عمل خود را حفظ می‌نمایند میسر ساخته است. باید در حقوق تجارت و در حقوق عمومی قواعد و اصول مربوط به آنها را جستجو نمود. یعنی در حقیقت امکان رشد شرکت چندملیتی در سیستمهای حقوقی موجود وجود داشته است، ولی ظهور آن با مساعی حقوقدانان و مشاوران حقوقی شرکتهای بزرگ توأم بوده است. افراد مذکور موفق شده‌اند که امکانات سیستمهای موجود را بکار گیرند و به این ترتیب به نوعی جدید از شرکت اقتصادی (و حقوقی) چندملیتی شکل دهند. این کار اساساً کاری فنی بوده است و بسیار مفصل و دقیق. با بکار گرفتن روشها و ابزار حقوقی گاهی بسیار معمولی، حقوقدانان موفق شدند

ساختارهای پیچیده و در عین حال انعطاف پذیری ایجاد کنند و به این ترتیب با کمک وسائل رویهم رفته معمولی، پدیدۀ حقوقی جدیدی به وجود آمد. البته می توان نسبت به فواید اجتماعی شرکت چند ملیتی مردد بود، ولی این مسئله باعث نمی شود که استعداد و قابلیت پدید آورندگان آن و نتایج حاصله را مورد تحسین قرار نداد.

همچنین باید یاد آور شد که ترقی فوق العاده شرکت های چند ملیتی در سنوات اخیر مرهون توسعه در ساختارها و اصول نظام حقوق بین المللی بوده است. با آثار حاصل از عقد قراردادهای بین المللی چند جانبه (مثلاً قرارداد عمومی راجع به تعرفه و تجارت) یا دو جانبه (مثلاً قراردادهای تجاری یا اقامت) که توأماً و هماهنگ با اقدامات سازمانهای بین المللی (مانند صندوق بین المللی پول و سازمان همکاری و توسعه اقتصادی) و همچنین عملکرد دولتی يك جانبه انجام گرفته است، به پذیرش (که البته جهانی و کامل نیست ولی مؤثر است) اصل آزادی حرکت سرمایه ها و کالاها و افراد و نیز به رشدی بی سابقه در ارتباطات بین دولتها و امنیتی حقوقی در سطح بین المللی در درجهای پیشرفته رسیده ایم. بدون شك، این تحول بسیار نسبی بوده است ولی گریزی هم از آن نبوده است. آزادی کامل سیر عوامل تولید از فراز مرزهای دولتی هنوز کاملاً برقرار نشده است. اما مقایسه وضعیت فعلی با وضعیت سالهای ۴۰-۱۹۳۰ وسعت تغییر و تحولات را نشان می دهد.

وضعیت حقوقی معاصر اساساً بر قراردادهای و اعمال يك جانبه دولتها بنا نهاده شده است. حقوق مزبور بنا بر این مرجع معینی ندارد و به عبارت دیگر من غیر مستقیم، بر پایه حقوق بین الملل عرفی قرار دارد. حقوق بین الملل عرفی به دولتها قدرت عمل می بخشد و در بعضی موارد نسبت به بعضی اشخاص و موضوعات قدرت عمل او را مانع می شود.

در عصر حاضر، دولتها معتقد شده اند که عموماً باید حرکت و سیر عوامل تولید را تسهیل نمود و یا لا اقل سدی در برابر آن ایجاد نکرد. بنابراین، این

دولتها هستند که ظهور و رشد شرکتهای چندملیتی را میسر ساخته‌اند و آن را دنبال می‌کنند (با وجود آنکه اراده‌عالیه خود را در این زمینه به کار نبرده‌اند). شرکتهای چندملیتی فقط در اقتصادی جهانی و نسبتاً باز و همبسته قابلیت ظهور داشته‌اند. قبل از نتیجه‌گیری، باید یادآور شد که عمل توأم سه‌عامل تکامل و توسعه حقوقی که متذکر شدیم (سطور بالا)، همراه با پیشرفت در زمینه‌های اقتصادی و فنی مسلماً اثری چندبرابر داشته است که شرکتهای چندملیتی توانسته‌اند از آن بهره‌مند شوند.

اگر علم حقوق را در ظهور پدیده شرکت چندملیتی دارای نقشی اساسی بدانیم دیگر نمی‌توانیم کم توجهی حقوقدانان را نسبت به این پدیده توجیه نماییم. شاید هم نقش حقوق در ایجاد شرکتهای چندملیتی بی‌اختیار ایفا شده است یعنی حقوق به ظهور شرکتهای چندملیتی بدون اینکه توجهی به تدوین قواعد و روشهای خاص در مورد آن داشته باشد کمک کرده است. اگر بخواهیم پاسخی داده باشیم باید بین حقوق به عنوان روند و مبنای تصمیم‌گیری و حقوق به عنوان مجموعه‌دکترین تفاوت قائل شد.

اگر حقوق را روند و مبنای تصمیم‌گیری بدانیم، علم حقوق به هیچ وجه پدیده شرکتهای چندملیتی را مورد بی‌عنایتی قرار نداده است. عملکرد حقوقی یعنی قانونگذاری، قضایی و اداری به امور اصلی شرکتهای چندملیتی در زمینه‌عینی موجود لااقل وقتی که اصول و اهداف نهفته آن نسبتاً روشن بوده است توجه داشته است. مفهوم شرکتهای چندملیتی، هرچند که در حال حاضر از نظر بین‌المللی جنبه کثرت آن کاملاً روشن و مشخص نشده است ولی اصولاً به عنوان یک مفهوم حقوقی در حال تکوین و تکمیل است. در حقوق آلمان Konzern مفهوم حقوقی است که مدتهاست در حقون شرکتهای وارد شده است. اصول موضوعه مربوط به این نهاد یکی از مساعی برجسته سیستماتیک در زمینه وضع مقررات راجع به مسائل ناشی از روابط «وابستگی» بین شرکتهای بوده است که هر چند از کمال برخوردار

نیست و همه چیز در آن گفته نشده است و لی قابل توجه است. اصطلاح «گروه شرکتها» هم قبلاً در حقوق فرانسه پیشنهاد شده بود و همچنین طرح مربوط به اساسنامه «شرکت سهامی اروپایی» دارای فصلی کامل راجع به این موضوع است. به علاوه مفهوم *Entreprise* مدتهاست که در حقوق اروپایی به ویژه در قالب مسائل مربوط به رقابت اقتصادی جا افتاده است و کاملاً بابحث ما ارتباط دارد. اما اساساً بسا ساختن مفاهیم جدید نیست که حقوق باید مفهوم شرکتها چند ملیتی را مورد بررسی قرار دهد بلکه باید راههای ظریفی انتخاب کرد و قواعد و اصولی حقوقی که از قبل وجود داشته است در عمل و در موارد ملموس بکار برد. قائل شدن شخصیت حقوقی برای شرکتها و در نتیجه تفکیک صوری بین شرکتها منسحب، در علم حقوق مکانی استوار یافته است، مع ذلک دادگاهها و مقامات اداری اصول دیگری را متذکر شده اند تا هر گاه که عمل به صورت مزبور به نتایج غیرعادلانه، گنگ، و علناً مخالف اهداف قانون منتهی گردد از اجرای آن اجتناب شود و یا تعدیل گردد.

در اینجا بحث مفصل راجع به موارد مختلفی که دادگاهها لازم تشخیص داده اند به طور واقعی وریشه ای عمل کنند یا به عبارت صریح تر حجاب مصنوعیت بردارند زائد است. باید متذکر شد که مطالعات تطبیقی در این زمینه کم نیست. در رشته های مختلف حقوقی مواردی یافت می شود (جمع آوری سیستماتیک آن کار مفیدی است) که مقررات خاصی قابل اجرا در مورد شرکتها چند ملیتی وجود دارد. به عنوان مثال، در حقوق مالیه وضعیت خاص شرکتها چند ملیتی در مقرراتی مطلوب و غیر مطلوب برای آنها مانند ماده ۵۸۲ قانون امریکایی مالیات بر درآمد (که نظیر آن در بسیاری از قرار دادهای بین المللی راجع به مالیات مضاعف یافت می شود) و یا قانون فرانسوی راجع به نظام حاکم بر سود جهانی یا سود کلی، منعکس شده است. و بالاخره اجرای برون مرزی بعضی قوانین (به ویژه قوانین مربوط به رقابت) در بسیاری از موارد، حاکی از مساعی دادگاهها و مقامات

اداری جهت نشان دادن واقعیت توسعه و گسترش شرکتهای بزرگ در نقاط مختلف جهان است.

در این بررسی مختصر سعی کرده ایم موارد و مفاهیم استوار و سابقه دار مربوط به شرکتهای چندملیتی را مورد بررسی قرار دهیم. حال باید دید چه مواردی است که به اصطلاح مورد بی توجهی و کم لطفی حقوق و حقوقدانان قرار گرفته است. تصور می شود که علی رغم تمام بیانات، مفهوم حقوقی شرکتهای چندملیتی هنوز شکل نگرفته است. هنوز کارهای بسیاری چه در جزئیات و چه از نظر ترکیبی باید انجام گیرد تا بتوان ماهیت حقوقی آن را به دست آورد. همچنین باید تأخیری را که دکتربین نسبت به این مسئله داشته است مورد انتقاد قرار داد که البته تأخیری طبیعی است و استثنائی هم نیست، چون تئوری اقتصادی هم، وجود شرکتهای چندملیتی را با تأخیر شناخته است. تأخیر دکتربین حقوقی احتمالاً ناشی از علل زیر است :

سرعت توسعه شرکتهای چندملیتی در اشکال جدید آن، وجود نوعی تمایل محافظه کارانه در اندیشه حقوقی که شرکتهای چندملیتی را بیشتر به طرف مفاهیم موجود قبلی سوق داده است، از نظر جامعه شناسی نوعی روی گردانی از طرف حقوقدانان برای بررسی انتقادی اساس و مبنای سیستم سیاسی و اقتصادی که در خدمت آن هستند و یا شاید به علت چیزی که به آن بینش دو گانه در اندیشه حقوقی اطلاق می شود، یعنی تمایل فکر حقوقی به بیان مسائل به شکل روابط دو گانه. این نوع بینش، از آنجا که اعمال و فعالیتها و تجلیات شرکت چندملیتی عبارت است از عملیات متداخل و پیوسته چند فاکتور و عامل با هم، تمام ویژگی پدیده شرکت چندملیتی را زائل خواهد کرد. بررسی نظری در این باره بسیار مجذوب کننده است ولی در فوائد آن باید شک کرد.

کافی است یاد آور شویم که اعمال اصول حقوقی ثابت و استوار درباره چندملیتی همیشه آسان و میسر نیست، زیرا مفاهیم مزبور مبتنی بر قرائن و فروضی

است که ممکن است در مورد شرکت‌های چندملیتی صادق نباشد.

بحث مختصری راجع به مسائل مربوط به اجرای اصل تابعیت درباره شرکت‌های چندملیتی چه از نظر حقوق بین‌الملل خصوصی و چه از نظر حقوق بین‌الملل عمومی نشانگر مشکلات است. انصافاً نمی‌توان مدعی پژوهشی کامل درباره این موضوع پیچیده شد هرچند که راجع به آن در حقوق بسیار گفته‌اند. در اینجا فقط به بعضی ملاحظات و بعضی نتیجه‌گیری موقت که در قالب بحث ما قرار می‌گیرند خواهیم پرداخت.

مفهوم تابعیت فقط بر اساس قیاس در مورد شرکتها متصور است. برای اشخاص طبیعی، تابعیت معمولاً (یا بهتر بگوییم طبق فرضیه) عبارت است از تجلی حقوقی (و سیاسی) پیوندی روانی و فرهنگی موجود از قبل، بین يك فرد و جامعه سرزمینی که در داخل آن متولد شده است (و یا آزادانه انتخاب نموده است) و عضو آن به شمار می‌رود و نسبت به آن فرمانبردار است. شرایط و آثار حقوقی تابعیت *ex post facto* و بعد از عمل و با هدف نظام بخشی و تشریفاتی ظاهر می‌گردد. اما شخص حقوقی یا شرکت سهامی معاصر، يك نهاد حقوقی بدون تأثیر و تألم و احساسات است؛ مبنای مادی و واقعی تابعیت یعنی فرمانبرداری سیاسی نسبت به جامعه ملی در او یافت نمی‌شود. در این زمینه آقای چاپ^۱ در قضیه «بارسلونا تراکشن» عقیده‌ای شخصی بیان نموده است که بسیار قابل توجه است:

من در اظهار نظر ذیل به زبان معمول و همیشگی متوسل شدم،
مثلاً وقتی از ضرر و زیان وارده به يك شرکت، شرکت
به معنای معمول، صحبت کردم. ولی این کار تا اندازه‌ای
شبیه‌سازی است، یعنی شرکت را در صورت انسان دیدن.
زیرا همان‌طور که ادوارد کوك^۲ خاطر نشان می‌سازد شرکتها

۱- Jessup

۲- Sir Edward Coke

«روح ندارند»... و همان‌طور که حقوق‌دانان دیگری اخیراً گفته‌اند شرکت: «ذات و شئی نیست بلکه يك امتد است». از طریق فرض حقوقی است که برای شرکتها تابعیت قائل می‌شویم. از نظر اصول و عملکرد حقوقی وضعیت این است که يك دولت در روابط خود با سایر دولتها حق دارد که يك شرکت را به‌عنوان یکی از اتباع خود قلمداد نماید به شرط آنکه با پیوندهایی به او مرتبط باشد.

بنابراین اصل تابعیت در مورد شرکتها وقتی فوایدی بر آن مترتب است که به‌صورت وسیله‌ای به‌منظور رجوع به مجموعه‌ای از اصول و قواعد و شرایط حقوقی از آن استفاده شود و باید در ذهن داشت که چنین تابعیتی فقط بر اساس قیاس وجود دارد.

در این قسمت جای آن نیست که از مباحثات حقوقی راجع به تعیین ضوابط تابعیت شرکتها سخن به‌میان آوریم. از میان ضوابط بسی‌شمار پیشنهاد شده و یا بکاربرده شده در سیستمهای قانونگذاری و قضائی کشورهای مختلف، سه ضابطه اصلی را می‌توان برشمرد و یا به عبارت دقیق‌تر سه دسته ضابطه می‌توان در نظر گرفت: محل تشکیل، مرکز شرکت و سیستم کنترل. می‌دانیم که هریک از دو ضابطه اول در تعداد زیادی از نظامهای حقوقی مورد قبول است، در حالی که سومین روش غالباً در مواردی مورد استعمال است که اهداف خاصی در نظر باشد. ولی به هر حال، تمام مسئله انتخاب يك ضابطه مناسب وقتی در قالب الفاظی چنین گسترده مطرح شود تمام جوهر خود را ازدست می‌دهد. در حقیقت، این موضوع در حقوق به‌صورت غیرمستقیم در زمینه‌های بسیار دقیق مطرح می‌گردد. مسئله این نیست که ببینیم فلان شرکت فرانسوی است یا بلژیکی بلکه مسئله تعیین شرایطی است که با حصول آن بعضی قواعد حقوق فرانسه یا حقوق بلژیک قابل اجرا در مورد آن شرکت خواهد بود. برای تبیین این مطلب می‌توان از لفظ تابعیت استفاده کرد.

ولسی همانطور که گفته شد استعمال آن فقط وسیله‌ای یا فرمولی جهت رجوع به مجموعه‌ای از قوانین است. بنابراین تعارضی بین اعمال قواعد حقوقی يك کشور برای تعیین اعتبار حقوقی عمل تشکیل شعبه‌ای مستقر در خاک این کشور و رفتاری که نسبت به همین شعبه به وسیله همان کشور اعمال می‌شود و آن را به عنوان «شرکت خارجی» تلقی می‌کند، مثلاً صلاحیت لازم جهت انجام فعالیتی مرتبط با دفاع ملی را به او نمی‌دهد وجود ندارد.

هیچ کدام از این مسائل جدید نیستند و قبلاً در مباحثات راجع به تابعیت شرکتها در حقوق بین الملل خصوصی مورد دقت قرار گرفته‌اند.

مشکلاتی که خاص شرکت‌های چند ملیتی‌اند با یکدیگر متفاوتند. این مشکلات ناشی از فقدان پیوند واقعی با کشور میزبان نیست، بلکه برعکس ناشی از این است که شرکت دارای پیوندهای محکمی (یعنی پیوندهایی که معمولاً برای کسب تابعیت يك کشور خاص کافی است) با کشورهای متعدد در آن واحد است و در عین حال هویت خاص خود را حفظ می‌کند. به این ترتیب می‌توان شرکت ملیتی را موجودیتی دانست که تابعیت چندگانه دارد. ولی برخلاف آنچه که در مورد اشخاص طبیعی در داشتن تابعیت مضاعف و چندگانه صادق است، هر يك از دولتهایی که شرکت‌های چند ملیتی تابعیت آن را دارد، من تواند نظر مخالف آنهم داشته باشد، یعنی شعبه‌ای را که در خاک او مستقر است به عنوان شرکت خارجی محسوب کند و برای آن بر پیوندهای تنگاتنگ شرکت با کشورهای دیگر تأکید نماید. زیرا طبیعت شرکت چند ملیتی نوعی است که پیوندهای هر شعبه با کشور میزبان «ضعیفتر» از پیوندهایی است که شعبه را به شرکت کل و در نتیجه به مجموع سایر کشورهای که شرکت چند ملیتی در آنجا فعالیت دارد مرتبط می‌سازد.

بنابراین صحیحتر این است که شرکت چند ملیتی را در تمام کشورهای که در آن دارای مؤسسات مهم است و حتی در کشور مبدأ به عنوان موجودیتی خارجی تلقی نماییم. در این طرز فکر هیچ چیز غیر عادی به چشم نمی‌خورد. اصل تابعیت چه

از نظر حقوق وجه از نظر سیاست یا ایدئولوژی مبتنی بر انحصار پیوندهای موجود بین يك فرد و يك جامعه كشوری است. استحکام و طبیعت این پیوندها ناشی از حالت انحصاری مفروض در آن است. تعیین راه حل برای حالات تابعیت مضاعف در حقوق بین الملل عمومی که استثنایی بر قاعده مزبور به شمار می رود، می تواند کوششی جهت تقلیل تابعیت مضاعف (یا چند گانه) و تبدیل آن به سلسله روابطی تقریباً انحصاری تلقی شود. از آنجا که خصوصیت اساسی شرکت چند ملیتی فقدان پیوند انحصاری با يك کشور است، مفهوم تابعیت با آن متناسب نیست. حتی اگر پیوندهای شرکت چند ملیتی را با کشور مبدأ آن (کشور ستاد اصلی شرکت) مستحکمتر از پیوندهای آن با هر يك از کشورهای میزبان بدانیم، این پیوندها در بسیاری از موارد خیلی ضعیفتر از مجموع پیوندها با سایر کشورهاست. از نظر شرکت چند ملیتی، منافع مؤسسه اصلی در کشور مبدأ مآدون منافع شرکت در مجموع آن است. از زاویه دید صرفاً حقوقی، همین مسئله به صورت تعارض داد گاهها (صلاحیت سرزمینی)، بین دولتها مطرح می شود. صلاحیت دستگاه قضایی دولت در خاک خود علی الاصول انحصاری و کامل است، وای اجرای این فرمول وقتی که عملیات شرکت چند ملیتی مطرح است مشکل است. فعالیت و آثار عملیات شرکت های چند ملیتی از فراسوی مرزها می گذرد و بنابراین منافع چند دولت با هم در گیر می شود. اصل صلاحیت سرزمینی دیگر راه گشا نخواهد بود و ضروری است اصول جدیدی نه برای کسب صلاحیت قضایی بلکه برای چگونگی تقسیم و توزیع اعمال آن پیش بینی نمود.

در حقوق بین الملل عمومی، مسئله تابعیت شرکتها، به ویژه شرکت های چند ملیتی ساده تر نیست. در این رشته، مفهوم تابعیت، جنبه کاملاً اساسی دارد زیرا ارتباط اصلی بین اشخاص خصوصی اعم از طبیعی و حقوقی و نظام حقوقی بین المللی را تشکیل می دهد. رویه سنتی بر اصل حمایت دیپلماتیک از اتباع و ارجاع دعوا از محاکم داخلی به محاکم بین المللی مبتنی است. اما فنون گذر از محاکم داخلی به

بین المللی همچنان مرموز باقی است، یعنی تصمیم يك دولت مبنی بر «جانشینی در دعوا» به نفع یکی از ارتباعات خود دارای جنبه ای شگفت انگیز است. تغییر طبیعت ادعا فقط در آزمایشگاه کیمیا گران میسر است. وقتی ادعای خصوصی، بین المللی شد، جنبه کاملاً عمومی پیدا خواهد کرد. به موجب رأی ماوروماتیس که معروف است اما چندان روشن نیست، دولت «حق خود را اعمال می کند یعنی حق اینکه درباره شخص تبعه خود، حقوق بین الملل را به اجرا در آورد». اما محتوای ملموس و عینی ادعا، به علت وضعیت حقوقی عینی شخص خصوصی (مسدعی اصلی)، محدود باقی می ماند. تأکید اخیر بعضی قضات عالی مقام نسبت به استقلال منافع دولتی که به وسیله اعمال دولتهای دیگر مخدوش می گردد بیش از آنچه ایشان تصور می کنند نتایج مختلفی در بر دارد. در حقوق و عملکرد کنونی به هیچ وجه به نظر نمی رسد که عقیده مخالف (مسئولیت دولت مبداء نسبت به عملیات شرکت چند ملیتی مستقر در خارج) یعنی عقیده ای که طبیعتاً از موضوع گیری آنها سرچشمه می گیرد مورد قبول عموم گرفته باشد. علاوه بر مشکلات تئوریک موبوط به اصل حمایت دیپلماتیک، اجرای عملی اصول آن نیز آسان نیست. با نبودن رابطه مستقیم و مسلم بین دولت و شرکت، اعمال «حق» حمایت دیپلماتیک به وسیله دولت، مسئله بزرگی ایجاد می کند و تمام قدرت حقوقی شرکتی که مستقیماً در گیر است و همچنین سهامداران آن و دولتهای ذی مدخل عمده به ملاحظات صوری و یا به وضعینهای اتفاقی بستگی خواهد داشت.

به نظر می رسد که در حال حاضر اگر شرکتی سه ضابطه تابعیت را همزمان عنوان کند بتواند از اجرای حمایت دیپلماتیک دولت مبدأ خود مطمئن باشد و در این راه موفق شود (البته با در نظر گرفتن این فرض که دولت در اجرای حمایت دیپلماتیک مختار است). به این ترتیب شرکتهایی که وضعیت حقوقی آنها پیچیده تر است در شرایطی مبهم قرار می گیرند. رأی دیوان بین المللی داد گستری در قضیه «بارسلونا تراکشن» که مدتها انتظار آن را کشیدیم نا شاید روشنگر مسائل باشد

ابهام موجود از قبل را در ظلمت فرو برد که فقط به وسیله مفسرین قابل رسوخ است و معلوم نیست رضایت خاطر حقوقدانان را فراهم بکند یا نه. بدیهی است که شرکت چند ملیتی در برابر چنین مشکلاتی آسیب پذیر است چون موفقیت او هم به طور کلی مدیون امکانات آن در تغییر وضعیت و تغییر محل تشکیل و فعالیت است. لازم به یاد آوری است که تمایلات کنونی در حقوق معمول در زمینه حمایت دیپلماتیک در جهت مخالف تمایلات حقوق موجود است. هر دوی آنها در حالا حاضر نامطمئن و از نظر اجرا مشکل هستند. تعیین اینکه در چه شرایطی عمل دولتی که باعث ورود ضرر و زیان به شرکت خارجی شده است مخالف حقوق بین الملل عمومی است شدیداً مورد اختلاف نظر است. همچنین پیوندهای موجود بین دولت و شرکت که به شرکت اجازه می دهد مورد حمایت دیپلماتیک قرار گیرد ثابت نیستند. هر چند حقوق مادی در تبیینات همیشگی خود (که کم و بیش مسود تأیید د کترین و رویه قضایی کلاسیک است) سعی دارد به علت برداشت مضیق که برای عمل قانونی و مشروع دولت در کشور میزبان قائل است از شرکت های خارجی حتی چند ملیتی طرفداری کند. حقوق معمول و مجری به علت ایجاد محسود دینتهای تدریجی در شرایط اجرای حمایت دیپلماتیک (مسئله نابعیت، طی مقدماتی محاکم محلی) نهایتاً طرفدار دولت میزبان قرار می گیرد.

اختلاف مزبور به صورت بسیار موجز و ساده بیان شده است. اگر شرایط خاص و تفاوت های جزئی را هم در نظر بگیریم تفاوت مهمی در موضع گیریها به چشم می خورد. در مجموع باید گفت که راه حل های حقوق بین الملل عمومی کلاسیک با واقعیات معاصر یعنی منویات کشورهای جهان سوم، رشد شرکت چند ملیتی و بین المللی شدن تولید و به طور کلی وضعیت کنونی اقتصاد جهانی هماهنگی ندارد. عوامل سیاسی و اقتصادی (و حتی فرهنگی) تبعی حقوق بین الملل عمومی تأثیر خود را از دست داده اند. در نتیجه مفاهیم و اصول حقوقی، نرمش و تناسب لازم را ندارند. نتیجتاً موضوعات موضع گیریهای ضد و نقیض مبتنی بر اصول کلاسیک

فراهم می گردد. بعضی معتقد می شوند که کشور میزبان در رفتار با خارجیان و شرکت‌های خارجی به هیچ وجه محدودیت ندارد و بعضی دیگر خواهند گفت که حقوق بین الملل، محدودیتهای فراوانی بر اختیارات دولت میزبان وارد می کند. به این ترتیب مفاهیم سنتی و قدیمی از طریق نوعی انطباق که یاد آور اپی سیکلهای علم نجوم قبل از کوپرنیک اند برواقعیات کنونی حاکم می گردند. به هر حال ما به همین ملاحظات بسنده می کنیم زیرا در اینجا نمی توان به بحث جدی راجع به امکان تجدید حیات این رشته از حقوق بین الملل وارد شد. فقط می توان تا حدودی امیدوار بود که بحثها و پروژه‌های کمیسیون حقوق بین الملل درباره حقوق مسئولیت بین المللی، باعث پیدایش مفاهیم و اصول جدیدی گردند و راههای نویی برای بررسی مسائل پیش پانهند.

قبلاً متذکر شدیم که دولتها مسئول رشد بسی نظیر شرکت‌های چند ملیتی بوده اند. دولتها با اعمال و با رفتار خود رشد شرکت‌های چند ملیتی را مجاز و ممکن و تشویق نموده اند. البته عوامل و علل دیگری نیز به رشد آنها کمک کرده است اما دولتها (چه میزبان و چه مبدأ) هرچند رفتار و اعمال آنها همیشه حاصل بررسیهای عمیق و تصمیمات سیاسی هوشیارانه نبوده است و لسی نقش سازنده ای داشته اند. مع ذلك نباید از مطلب فوق زود و آسان نتیجه گیری کرد، به خصوص نباید تصور نمود که چون دولتها عامل اساسی توسعه شرکت‌های چند ملیتی بوده اند پس به راحتی می توانند مقرراتی کامل برای آنها وضع نمایند. اولاً رشته امور از دست آنها خارج شده است، یعنی دولتها موجبات حرکت نیروهایی را پدید آورده اند که قادر به کنترل آنها نیستند و مشکلتر از همه این که برای وضع مقررات به نحو موفقیت آمیز باید بتوان اطراف وجوانب آن را که نامطلوب تشخیص داده می شود حذف نمود یا تقلیل داد و تجلیات و آثار مفید آن را دست نخورده نگاه داشت و از آن پشتیبانی نمود. برای این کار باید نحوه کاربرد موضوع مقررات را کاملاً شناخت و تمام عناصر و عوامل مهم آنرا تحت کنترل و نظارت داشت و این کار

در مورد عملیات شرکت‌های چند ملیتی و روابط دولتها با آنها بعید است. به همین جهت برای دولتها آسانتر است که شرکت‌های چند ملیتی را کاملاً از بین ببرند و از دست آنها راحت شوند تا اینکه آنها را تحت کنترل موثر خود قرار دهند اما اکثر دولتها با قتل عام شرکت‌های چند ملیتی به این ترتیب موافق نیستند و باید ضمن آگاهی به اینکه وضع مقررات، اعم از اینکه از طریق داخلی باشد یا بین المللی کوششی بسیار مشکل و شاید بیهوده است، به این کار اقدام نمایند. قبل از شروع به بحث راجع به این مسائل و فروض، سئوالی را باید مطرح نمود؛ آیا وجود چنین مقرراتی مفید یا لازم است یا خیر؟ این سئوال خود به دو سئوال دیگر تقسیم می‌شود؛ اول اینکه آیا وضع مقررات ضروری است؟ و بعداً اینکه آیا باید بین المللی باشد؟ یعنی کنترل و نظارت ملی کافی نیست؟

بهترین شیوه حل مسئله در درجه اول تجزیه و تحلیل کامل آثار فعالیت شرکت‌های چند ملیتی در اقتصاد جهانی و در کشورهای مختلف است. چون در اینجا امکان آن نیست که بیلان اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی از شرکت‌های چند ملیتی بدست دهیم لذا می‌باید به استدلالات مجرد و رویهم رفته ابتدایی اکتفا نماییم. اگر در متون جدید و متعددی که راجع به این شرکتها نوشته شده است استدلالات و موضع گیریهای مربوط به لیبرالیسم اقتصادی (که تصور می‌شود فراموش شده است) یافت نمی‌شد، حتی یادآوری اصول مقرر شرکت‌های چند ملیتی هم خالی از اشکال نبود. باید گفت که حتی در کشورهای دارای اقتصاد خصوصی یا مختلط، امروزه پذیرفته شده است که نظریات و خط مشی یک شرکت خصوصی درباره آثار فعالیت اقتصادی و مطلوب سازی عملیات، الزاماً با حفظ منافع جمعی یا ملی، آن چنان که مورد نظر مقامات سیاسی است مطابقت نمی‌کند. هم چنین گفته می‌شود که چنانچه این دو منفعت با هم برخورد کنند، باید نظر مقامات سیاسی که مبتنی بر ملاحظات ملی است بر منافع خصوصی اولویت داده شود. چنین طرز تفکری که امکان وضع مقررات حقوقی را می‌دهد به نظر می‌رسد که در حقوق بین الملل

عمومی هم قابل اجرا باشد. بدون تردید برابری بین دو سیستم حقوقی داخلی و بین‌المللی وجود ندارد و در حال حاضر در نظام حقوقی بین‌المللی نهادی نظیر حکومت يك کشور از نظر ارتباط با افراد خصوصی و شرکتهای خصوصی وجود ندارد. در نظام حقوقی داخلی حکومت یا دولت تعیین‌کننده و تصمیم‌گیرنده در باره حفظ منافع ملی است. اما در نظام حقوقی بین‌المللی هر دولتی خود يك قدرت بین‌المللی است که به موازات سایر قدرتها قرار گرفته است. هرچند این مسئله دارای اهمیت است ولی نباید قبول کرد که دولتها بطور کامل زمینه وضع مقررات را نمی‌خواهند فراهم کنند. هر دولتی حافظ منافع عمومی اعم از ملی و بین‌المللی است و اگر سایر دولتها هم به عقاید و تصمیم‌گیریهای او راجع به منافع بین‌المللی از نظر حفظ مساوات معترض باشند باز این وظیفه بردوش اوست.

نقش مهم شرکتهای چند ملیتی در جهان کنونی نظریه فوق را تقویت می‌کند. قدرت آنها که اساساً ناشی از انعطاف‌پذیری و گستردگی آنهاست، این نهاد را به صورت عامل طراز اول صحنه بین‌المللی تبدیل کرده است. عجیب است اگرین تمام نقش‌آفرینان بین‌المللی که دارای اهمیت هستند فقط شرکت چند ملیتی از هر کنترلی خارج باشد. مع ذلك تعیین محتوای ملموس و عینی مقررات از پیش، آسان نیست. اولاً اختلافات قابل توجیهی بین محتوای مقررات وضع شده در سطح بین‌المللی و در سطح منطقه‌ای و در سطح ملی وجود خواهد داشت. اختلافات مهمی نیز بین کنترلی که در کشورهای توسعه یافته و کنترلی که کشورهای در حال توسعه در نظر خواهند گرفت وجود خواهد داشت. روشهای وضع مقررات که ناشی از تصمیم‌گیریهای مرتبط با آثار هر مورد خاص است در اکثر موارد جز در سطح ملی مفید نخواهند بود. اما علی‌رغم تمام ابرادات فوق، می‌توان در این زمینه بعضی اقدامات را انجام داد. در وهله اول بعضی اقدامات وجود دارد که هر چند مبتنی بر اصول سیاست اقتصادی است ولی کم و بیش با حقوق خصوصی مرتبط می‌گردد. هدف از چنین اقداماتی حفظ و حمایت‌کسانی است که در ارتباط منظم با موسسات

مختلف شرکتهای چند ملیتی اند، مانند حمایت از طلبکاران و سهامداران اقلیت یا ایجاد الزام به علانیت^۱. به طور کلی چنین اقداماتی وحدت شرکت را تأیید می کنند یعنی اینکه موسسات مختلف شرکت، يك مجموعه اقتصادی را بیش تشکیل نمی دهند. همچنین اقدامات مربوط به رسیدگی حقوقی و همکاری قضایی بین المللی که جمع بندی آنها امکان بررسی بهتر عملیات کلی شرکت را از طریق حقوق تجارت هر کشور می دهد، در این ردیف قرار می گیرند.

در مرحله بعد، اقداماتی است که مربوط به حقوق عمومی به معنای وسیع کلمه است؛ حقوق مالیاتی و گمرکی، حقوق اجتماعی، حقوق مربوط به رقابت اقتصادی، موارد حقوقی است که شرکت چند ملیتی می تواند به راحتی از زیر بار آن خارج شود. اقداماتی هم که در این زمینه ها صورت می گیرد غالباً بروحدت شرکت تاکید دارند و آن را ملزم به علانیت می نمایند. لفظ انگلیسی Disclosure (اشاعه - افشاء) بهتر مطلب را بیان می کند و شرکت چند ملیتی فقط حداقلی از اسرار کار را می تواند حفظ کند و این یکی از اصول اساسی و ضروری است که در وضع مقررات باید مورد توجه قرار گیرد. در مرحله سوم، اقدامات کنترل مستقیم مطرح می شود. قدرت و انعطاف پذیری و توانایی شرکتهای چند ملیتی در نفوذ در اقتصاد داخلی کشورها، لزوم کنترل دقیق دولت را از يك طرف و هم چنین الزام شرکت را به اداره امور خود مانند خدمات عمومی، مسلم و محرزمی سازد. بنابراین دولت باید به طور کم و بیش مستقیم در تعیین قیمتها، در تصمیمات شرکت راجع به تولید و تهیه مواد مورد نیاز و محل استقرار دخالت نماید. مقررات مربوط به ورود شرکت چند ملیتی به کشور و مشارکت در بعضی صنایع، تعیین شرایط فعالیت آینده، تقاضای مشارکت ملی در سرمایه شعبه و یا شرایط اختتام سرمایه گذاری بعد از طی مدت پیش بینی شده، مواردی است که دولت باید راجع به آن مقرراتی وضع نماید. بررسی ما هر چند مختصر است ولی يك مسئله اساسی را روشن می سازد و آن اینکه مقررات

درباره شرکتهای چند ملیتی باید عمده به صورت داخلی وضع شود. در موقعیت کنونی نظام حقوقی بین المللی، فقط دولتها صاحب قدرت و دارای مشروعیت لازم برای تصمیم گیری در زمینه منافع عمومی هستند. در نظام حقوقی بین المللی نهاد دیگری که صاحب قدرت و دارای مشروعیت در سطح دولت باشد وجود ندارد. اقدامات حقوقی بین المللی و عمل جمعی دولتها نقش مهم و انکارناپذیری دارد و ضروری هم هست، ولی نمیتواند جانشین اقدامات دولت در سطح ملی شود.

اما از سوی دیگر، دولتها وضع مقررات درباره شرکتهای چند ملیتی را بسیار مشکل می بینند. غالباً از نظر سیاسی بروضع چنین مقرراتی اراده نمی کنند. رفتار حکومتها نسبت به شرکتهای چند ملیتی کاملاً دوپهلوست. از یک سو می بینند که این شرکتهای دارای قدرت عمل موثر هستند و به همین جهت آنها را رقیب خود و تهدیدی علیه حاکمیت ملی خود محسوب می دارند و از اینکه زیر سلطه آنها قرار گیرند بیم دارند. از سوی دیگر همکاری با شرکتهای چند ملیتی هم برای ملتها و هم برای دولتها بسیار جالب و جاذب است. آنچه خوشایند تمام حکومتهاست این است که تمام منافع را از وجود آنها تحصیل نمایند، بدون آنکه آثار سوء این شرکتهای متوجه آنها گردد و چون چنین چیزی امکان پذیر نیست سعی می کنند توازنی «مثبت» بین سود و خطرات ایجاد نمایند. البته این کار مشکل است ولی وسایل و ابزار برای وضع مقررات مربوطه وجود دارد. از نظر اقتصادی و از نظر حقوقی حکومتها ابزار گوناگونی در اختیار دارند ولی آگاهی به مشکلات و خطرات کار، اراده بسیاری از دولتها را تضعیف می نماید.

اقدامات مربوط به وضع مقررات به صورت یک جانبه از طرف دولتهای میزبان یا مبدأ دارای حدودی نیز هست. اولاً اقدامات یک دولت برای تغییر خط مشی کلی شرکت چند ملیتی کافی نیست، چون همان طور که گفتیم شرکتهای چند ملیتی دارای انعطاف و قدرت مانور خارق العاده ای هستند. آنها سلسله وسائلی جهت فراد یا خنثی کردن اقدامات حقوقی و اقتصادی یک جانبه دولتها در اختیار

دارند. ثانیاً اگر دولتی سعی کند که در مقابل کلیه شرکتهای چند ملیتی و نه در مقابل مؤسسات مستقر در خاک خود بایستد، بر خوردهای بین المللی ایجاد خواهد شد. اجرای موثر مقررات ملی، به توسعه صلاحیت دولت (در معنای عمومی آن در حقوق بین الملل عمومی) خارج از سرزمین وابستگی دارد. در نتیجه امکان برخورد بین سیاستهای اقتصادی دولتها که به صورت برخوردها و تعارضات حقوقی جلوه گر خواهد شد، به وجود می آید.

نمونه عالی این نوع برخوردها اجرای بعضی قوانین آمریکایی به خصوص قوانین ضد تراست و قواعد مربوط به تجارت با کشورهای کمونیست در خارج از مرزهای این کشور است. در این جا از این مسئله صحبت نخواهیم کرد، اما انصراف قطعی از مسئله نداریم. يك محقق کانادایی چنین معتقد است که مسائل حقوقی مربوط به اجرای برون مرزی قوانین، قسمت پیدای کوه یخ است و قسمت ناپیدای آن همان نفوذ اقتصادی آمریکا در کانادا است.

از دیدگاه دیگری، قسمت ناپیدا را می توان نحوه بهره برداری و انتفاع شرکتهای چند ملیتی در تعداد زیادی کشور که هر يك دارای نظام حقوقی و سیاسی مختلف هستند دانست. به هر حال، وجود تضادها و تعارضات بین دولتها ملازم طبیعت شرکتهای چند ملیتی است.

این بحث کوتاه را می توان به صورت زیر خلاصه نمود: وضع مقررات برای شرکتهای چند ملیتی ضروری است، وضع مقررات داخلی یا ملی برای آنها اجتناب ناپذیر است. در بعضی موارد و حالات به منتهی درجه موثر است و جالب توجه اینکه مقررات بین المللی بدون وجود مقررات ملی به موازات آن امکان پذیر نیست و مقررات داخلی هم به تنهایی کافی نیست و تدابیر یا اقدامات بین المللی برای هماهنگی و وضع مقررات مستقیم، جهت تکمیل مقررات داخلی و تأثیر گذاری بیشتر آنها، ضروری است.

مقررات بین المللی ممکن است به دو صورت وضع شوند؛ یا سازمانی اندیا

قراردادی. حقوق بین الملل عمومی عرفی به عنوان زمینه‌ای که روی آن هر نوع فعالیت حقوقی بین المللی ظاهر می شود مورد استفاده قرار خواهد گرفت. مع ذلك همین حقوق عرفی هم باید تغییراتی پیدا کند تا واقعیات نظام حقوق بین المللی کنونی را بهتر منعکس نماید. چنین تغییری به وسیله اعلامیه پرسر و صدا و اخذ تصمیم در چها چوب سازمان یا توافقه‌های صوری انجام نمی گیرد، بلکه باید حاصل يك روند بدون قالب و شکل و طولانی و دقیق باشد و قراردادهای، اعمال و بیانه‌های سازمانهای بین المللی و عملکرد يك جانبه دولتها و ساخته‌های ذهنی علما در آن نقش مهمی ایفا نمایند. از نظر ما، حقوق بین الملل عرفی در دو جهت باید تغییر کند. در درجه اول اصولی که حاکم بر صلاحیت داخلی دولتها هستند باید روشن شوند و گسترش پیدا کنند، به نوعی که به دولتها کمک شود تا بتوانند شرکتهای چند ملیتی را بهتر کنترل نمایند. به این معنی که مشروعیت بعضی اقدامات دولتها در مورد آنها، که در حال حاضر از نظر حقوق بین الملل مورد شك و تردید است مورد تأیید و تأکید قرار گیرد؛ منظور ما اقدامات تحدید کننده‌ای است که دولتها راجع به انتقال فنون (از طریق قرارداد) انجام می دهند و یا اقداماتی که هدف آنها در دست گرفتن کنترل منابع طبیعی کشور و یا اقداماتی در زمینه وضع مقررات که دارای آثار «برون مرزی» می باشد. تأیید مشروعیت و قانونی بودن اقداماتی نظیر موارد فوق، دولتها را در جهت مساعی خود برای دفاع علیه شرکتهای چند ملیتی و کنترل آنها تشویق خواهد نمود.

در درجه بعد، باید شرکتهای چند ملیتی را به عنوان عامل مهم نظام حقوقی و اقتصادی بین المللی مورد شناسایی مستقیم قرار داد. حقوق بین الملل عمومی کلاسیک فقط يك «موضوع» می شناسد یعنی يك عامل بین المللی که دارای قدرت حقوقی و سیاسی است و به این ترتیب مسائل شرکتهای چند ملیتی فقط از دیدگاه حمایت دیپلماتیک شرکتهای و سهامداران آنها مورد نظر قرار می گیرد که مشکلات آن را قبلاً بر شمردیم. اما امروزه وقت آن رسیده است که ببینیم چطور عواملی

که بدون تردید نقش مهمی در سیستم بین‌المللی کنونی دارند باید بوسیله قواعد و مقررات، تحت نظام حقوقی در آیند. شناسایی مستقیم شرکتهای چند ملیتی الزاماً به تمیز و تفکیک بین آنها و سایر موضوعات اصلی حقوق بین‌الملل عمومی یعنی دولتها نمی‌انجامد. چنین تمیز و تفکیکی که ساده‌گونه است مطلوب نیست و هر خطر است. ولسی حقوق بین‌الملل ماهیتاً و طبیعتاً منحصر به «موضوعات» خاصی نیست. دیوان بین‌المللی داد گسترگی که حقیقتاً در تصمیمات خود راجع به سازمانهای بین‌المللی خیلی بیشتر خلاق و سازنده بوده است تا در سایر آراء خود، در رای صادره راجع به جبران خسارات وارد به سازمان ملل، صریحاً امکان وجود اختلاف درجه یا تفاوتهای حقوقی بین موضوعات بین‌الملل را پذیرفته است. اعمال چنین طرز تفکری درباره شرکتهای چند ملیتی، طریقه موثر و مطلوبی جهت وضع مقررات بین‌المللی برای آنها خواهد بود.

باید پذیرفت که تصور وجود حدود و ثغور دقیق برای شخصیت بین‌المللی، اساسنامه یا نظامنامه و یا دامنه ضوابط حقوقی و تکالیف این شرکتهای زیاد آسان نیست. مسائل نظری مشکل و مسائل عملی و پراتیک دارای پیچیدگی هستند. مع ذلك باید، این مسئله را ولو من غیر مستقیم مورد مطالعه قرار داد و نباید توقع شناسایی کامل و دقیق آن را داشت (احتمالاً از نظر متد و روش کار، چنین عملی اشتباه است). باید سعی در ایجاد انعطاف بیشتر در طرز تفکر کرد و روشهای جدید تفکر حقوقی را تشویق نمود. بسا رد قاطع و اصولی محدودیتهای و قیود تحمل‌سی بوسیله دکتربین کلاسیک می‌توان راه‌های عینی و ملموس برای مسائل دقیق به وجود آورد، بدون اینکه از دگماتیک بودن آن بیم داشت. فقط از طریق عملی اعم از يك جانبه، دو جانبه، سازمانی و از طریق تئوری است که مفاهیم موجود تغییر خواهند کرد.

درباره اعمال سازمانها و فعالیتهای قرار دادی باید دو سطح قائل شد؛ سطح جهانی و سطح منطقه‌ای (یا سطح بین‌المللی محدود و غیر جهانی). مفروضات و امکانات موجود در هر يك از این دو سطح به‌طور ریشه‌ای و عمیق اختلاف دارند،

هرچند که بین آن دو عمل متقابل و متداخل قابل تصور و عبور از یکی به دیگری امکان پذیر است. امکان عمل موثر در سطح جهانی محدود است و انتخاب دقیق و محتاطانه و آگاهانه نوع فعالیت بین المللی، موثر در موفقیت واقعی و در حاصل کار خواهد بود. پیشنهادهایی به طور خصوصی ارائه شده است مبنی بر اینکه یک سیستم کامل راجع به تشکیل و ازدیاد سرمایه شرکتها به طریق بین المللی ایجاد شود. البته به نظر می رسد که چنین عقایدی به مبانی سیاسی قانونگذاری درباره شرکتها توجه است. شرایط تشکیل شرکت، وظایفی که به سهامداران و به اداره کنندگان شرکتها بار می شود، نکات و دقایق مربوط به تشریفات فعالیت و همگی این مقررات که ظاهراً دارای جنبه تکنیکی اند، (بسیار رنگ و بسوی حقوقی و اعتباری) حاصل تصمیمات و اراده های سیاسی تعیین کننده است. احتمال توافق بین المللی حتی بین ملل توسعه یافته آن قدر ضعیف است که هر کوششی در راه تحقق چنین طرحهایی اتلاف وقت و بنیه است. بعضی پیشنهادهای خصوصی دیگر واقع بینانه تر است. این پیشنهادهای بیشتر متمایل به ایجاد یک نهاد یا مؤسسه است که بدون داشتن اختیارات جهت اخذ تصمیم و یا اعمال ضمانتهای اجرایی، فقط موظف است به مطالعات آماری و اقتصادی اقدام نماید و احتمالاً دارای نقش صلح و سازش دهنده خواهد بود. چنین مؤسسه ای می تواند نقش مفیدی داشته باشد، چون کمبود اطلاعات آماری کامل یکی از مشکلات جدی در این زمینه محسوب می گردد. غالباً اطلاعات پراکنده است و از منابع ناهمگون بدست می آید و نمی توان با مقایسه آنها نتیجه دقیق کسب نمود. به نظر می رسد که سازمانهای بین المللی که جدیداً به این مسئله روی آورده اند نیز متمایل به راه حلها و اقدامات مشابهی باشند. دبیرخانه و ارگانهای سیاسی ملل متحد مدتهاست که به مسائل مربوط به سرمایه گذاریهای خصوصی خارجی، به روابط مالی بین المللی و به ویژه از چند سال قبل به قراردادهای منعقد راجع به مالیات مضاعف بین کشورهای توسعه نیافته و کشورهای در حال توسعه و انتقال تکنولوژی توجه مبذول می دارند. اصطلاحات ویژه بکار برده شده

تغییراتی پیدا کرده است و این همان توجهی است که ارگانهای ملل متحد به شرکتهای چندملیتی داشته‌اند. البته ممکن است که این تغییر جهت در مرکز منافع، آثار و عواقبی مهم روی محتوا و نتیجه‌گیریها در مطالعات داشته باشد. اما لااقل اهمیت این عامل بین‌المللی طراز اول یعنی شرکت چند ملیتی شناخته شده است. به دنبال یکی از قطعنامه‌های صادره از طرف شورای اقتصادی و اجتماعی، LIII ۱۷۲۱ مورخ ۲۸ ژوئیه ۱۹۷۲، دبیرکل سازمان ملل یک گروه بیست نفری از «شخصیتهای برجسته را مامور مطالعه در نقش و آثار شرکتهای چند ملیتی در روند توسعه» نمود. یک طرح مقدماتی که به وسیله دبیرخانه ملل متحد تهیه شده بود به عنوان چارچوب کلی برای مشورتها و مباحثات گروه بکار گرفته شد و دبیرخانه هم چنین یک سری جلسه (Hearings) ترتیب داد که در آنها حدود ۵۰ نفر از صاحبان صنایع، دانشگاهیان و مسئولان دولتی به عنوان «شاهد» حضور داشتند. گزارشی که گروه ارائه نمود البته چندان عمیق و بدیع نبود، مع ذلک مفید بود چون روشی تردید آمیز و توأم با انتقاد نسبت به شرکتهای چند ملیتی اتخاذ کرده بود. به علاوه توصیه‌هایی برای تشکیل نهادهای سازمان یافته جهت رسیدن به اهداف تعیین شده برای بار اول پیش‌بینی نموده بود.

در گزارش، پیشنهاد شده بود که یک کمیسیون بین‌المللی راجع به شرکتهای چند ملیتی مرکب از ۲۵ کارشناس که به‌طور منفرد به علت داشتن صلاحیت انتخاب می‌شوند و یک مرکز اطلاعاتی و تحقیقاتی بین‌المللی راجع به موضوع، که در ارتباط با کمیسیون خواهد بود (در مجموع از اجزاء دبیرخانه سازمان ملل)، زیر نظر شورای اقتصادی و اجتماعی تشکیل شود. دبیرخانه ملل متحد نیز موظف خواهد بود که به جمع‌آوری، تجزیه و تحلیل و انتشار اطلاعات انجام تحقیقات و کمک به کشورهای در حال توسعه در زمینه مذاکرات با شرکتهای چند ملیتی اقدام نماید. کمیسیون به شکل «تربیونی» خواهد بود که وسیله حضور و تبادل نظر دولتها و سازمانهای غیر دولتی قرار خواهد گرفت و تحقیقات و مطالعات و جمع‌آوری

اطلاعات به وسیله مرکز را هدایت خواهد کرد و زمینه تصویب توافق نامه‌های بین‌المللی عمومی یا بررسی مسائل خاص را فراهم خواهد کرد.

گروه از اقدام به نوشتن يك كد راهنما برای شرکتهای چند ملیتی خودداری نمود و در گزارش خود به ابهامات و تناقضاتی که در این باره ایجاد خواهد شد اشاره کرد و تهیه كد ويك موافقت نامه جهانی عمومی را به کمیسیون، که خود پیشنهاد تشکیل آن را داده بود، محول نمود. سایر سفارشات و القائات گروه ارزش و اهمیت متفاوتی داشت. سفارشات مختلفی به کشورهای میزبان شده بود و جنبه عمومی داشت و تمام مسائل شرکتهای چند ملیتی را در بر می گرفت. مانند مشارکت و کنترل، انتقال فنون، استفاده از نیروی کار، رقابت و نظام مالی و اطلاعاتی. سفارشات دیگر راجع به امکانات عمل در سطح جهانی است. گزارش همچنین به طور خلاصه مسائل مربوط به آثار و عواقب فعالیت شرکتهای بر روابط بین‌المللی را مورد بررسی قرار داده است و جنبه انتقادی آن در این باره کاملاً آشکار است. به غیر از محکوم نمودن «مداخلات سیاسی» شرکتهای چند ملیتی، گزارش وظیفه کشورهای مبدأ را مبنی بر رعایت حقوق کشور میزبان در زمینه ملی کردن یا سایر اختلافات با شرکتهای چند ملیتی خاطر نشان ساخته است.

سازمانهای بین‌المللی جهانی دیگری هم در حال مطالعه جنبه‌های مختلف مسئله هستند. در حیطه سازمان ملل متحد، کمیسیون مربوط به حقوق تجارت بین‌الملل (CNUDCI) به جنبه‌های حقوقی مسئله توجه نموده است و در پرسشنامه‌ای که توزیع نمود امکان ایجاد مقرراتی متحد الشکل یا قوانینی نمونه را مطرح نمود و در ضرورت وجود «قواعد حقوقی» تردید داشت. البته با فقدان توضیحات مربوطه، سؤالات پرسشنامه روشن به نظر نمی‌رسید. مطالعات دیگری در چهارچوب کنفرانس ملل متحد راجع به تجارت و توسعه (CNUCED) انجام گرفته است که مربوط به مسائل شرکتهای چند ملیتی است. مثلاً مطالعات راجع به رویه‌های عملی تجارت محدود، انتقال فنون و غیره... سازمان بین‌المللی کار هم به سهم خود يك گزارش

راجع به این مسئله منتشر نموده است و بررسی تحریریک کد بین‌المللی رفتار و روش کار برای شرکتهای چند ملیتی در زمینه مسائل سیاست اجتماعی را به عهده گرفته است.

امکانات عمل بیشتری در سطح منطقه‌ای وجود دارد. البته در این سطح نیز مشکلات جدی وجود دارد و لسی تصور همکاری به منظور رسیدن به یک سیاست مشترک نسبت به شرکتهای چند ملیتی بین دولتهایی که از سطح توسعه اقتصادی یکنواختی برخوردار شده‌اند و خط مشی‌های سیاسی غیر متجانسی ندارند وجود دارد. کشورهای گروه آندن در امریکای جنوبی نمونه خوبی در این زمینه هستند، هر چند که مشکلات اولیه را پشت سر نهاده‌اند و هنوز به مرحله عمل مشترک و دایمی و یکنواخت نرسیده‌اند. تصمیم شماره ۲۲ مورخ ۱۹۷۰ کمیسیون موافقت نامه کارتاژن مرحله بسیار مهمی در مساعی کشورهای در حال توسعه برای تنظیم سیاستی کامل با اصول معین راجع به شرکتهای چند ملیتی است. کشورهای جامعه اروپا به نوع دیگری عمل کرده‌اند. این کشورهای از نظر اقتصادی پیشرفته‌اند و خود آنها کشورهای مبداء بسیاری از شرکتهای چند ملیتی هستند و در عین حال از آثار و عواقب سیاسی و اقتصادی استقرار تعداد زیادی شعبه شرکتهای امریکایی بيمناک هستند و اختلافهای بسیاری نیز در رفتار و برخورد هر يك از دولتها نسبت به این شرکتهای دیده می‌شود. به نظر می‌رسد که موانع موجود در مقابل همکاری دولتهای اخیر با شرکتهای چند ملیتی نسبت به موانع مربوط به کشورهای در حال توسعه بیشتر باشد. چنین وضعیتی ممکن است بعضاً ناشی از این باشد که کشورهای اروپایی در مرحله پیشرفته‌تری از نظر تمامیت اقتصادی قرار داشته باشند. در نتیجه این کشورها باید دست به اعمال دقیق و حساب شده‌ای بزنند. در حالی که در مراحل قبل از سازمان یافتگی تام می‌توان به وسیله راه‌های نادرست و بسا سخنان قانع کننده و تعهدات رسمی اما بی‌فایده از مسائل واقعی دوری جست. در باره اقدامات بین‌المللی از طریق قراردادی، مطلب زیادی برای گفتن نیست. نه به این علت که

این رویه دارای اهمیت نیست و یا قلمرو عملی آن محدود است، بلکه به عکس، روش قراردادی بسیار عملی و انعطاف پذیر است و با این روش می توان موضوع را کاملاً در احاطه گرفت. به هر حال، در اینجا به تشریح کامل محدوده آن نمی پردازیم. چنانچه وجود نهادهای بین المللی برای وضع مقررات درباره شرکتهای چند ملیتی ضروری باشد باید قراردادهایی برای تشکیل آنها در بسیاری از موارد منعقد گردد (امکان ایجاد نهادهای جدید به وسیله قطع نامه های موجود هم باید نادیده گرفته نشود). نهادهای مزبور برای رسیدن به اهداف خود از طریق قراردادی باید عمل نمایند. البته نقش قرارداد وقتی اساسی است که نهادهای خاص وجود نداشته باشند و یا به موازات آنها قرارداد هم اجرا شود. مزیت عمده آن در امکان تطابق با خصوصیات هر وضعیت است. می توان قراردادهای چند جانبه و حتی جهانی بلند پروازانه ای را تصور کرد که در آنها اصول راهنما و حتی قواعد حقوقی، راجع به شرکتهای چند ملیتی وضع شده است. قراردادهای دیگری هم ممکن است در زمینه مسائل خاص منعقد گردد. مانند متحدالشکل کردن مقررات ملی، جلوگیری از رقابت بین دولتها به نفع و یا به ضرر شرکتهای چند ملیتی، تضمین گردش اطلاعات، برقرار کردن روشهای شور و مذاکره، مثلاً درباره مسائل اجرای برون مرزی قوانین و غیره.... انعطاف پذیری و نرمش بی اندازه قرارداد بیشتر به این علت است که موضوع قرارداد و یا تعداد اعضا را می توان به دلخواه محدود نمود. به این ترتیب می توان با تعداد معدودی دولت و انتخاب موضوع خاصی عملاً به اهداف مشترک و رویه مطلوب رسید. تردیدی نیست که فراوانی قرارداد، موجب پیچیدگی و مشکلات دیگری خواهد شد. البته کثرت قرارداد با توجه به ویژگیهای کلی مسائل و کم اشتیاقی دولتها غیر محتمل است.

برای نتیجه گیری، همین مسئله را باید مورد توجه قرارداد. با موضوعی چنین گسترده که شکل نگرفته است نتیجه گیری بسیار مختصر خواهد بود. ما سعی کردیم نشان دهیم که وسائل عملی و تئوری و ابزار لازم برای وضع مقررات ملی و

بین‌المللی جهت شرکت‌های چند ملیتی کم نیست و وقتی که وسائل و راه‌های دقیق و قاطع در دست نیست ابزار جدیدی را می‌توان ایجاد نمود و بدون مشکل به کار برد. آنچه وجود ندارد فقط اراده سیاسی از طرف دولتهاست. علت اصلی چنین وضعی، در عدم اطلاع و آگاهی یا ترس از پذیرش خطر نیست (هر چند بدون نقش نیست) بلکه بیشتر به علت ساختارهای اجتماعی و خط مشی‌های سیاسی داخلی دولتهاست. این به معنای آن نیست که الزاماً باید تغییرات اساسی در ساختارها و روش‌ها ایجاد گردد تا بتوان به عمل موثر اقدام نمود. برای کسب موفقیت باید به مسائل واقعی توجه نمود و نسبت به مسائل تکنیکی روحیه تعادل و تناسب را حفظ نمود.